

بررسی منابع لباس و پوشش اسلامی

عبدالله همتی

دانشکده الهیات مشهد - گروه تاریخ

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۲/۱۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۵/۱۱

لباس بخشی از مظاهر فرهنگی یک کشور را تشکیل می‌دهد که بدون شک اهمیت آن کمتر از سایر جلوه‌های فرهنگی از قبیل هنر، معماری، ادبیات و موسیقی نیست. به‌رغم قابل توجه بودن موضوع، در آثار مسلمانان مواد تاریخی که باید ما را در عرضه شرحی کافی در مورد پوشش اسلامی یاری دهد پراکنده و ناقص است، ولی با استفاده از آثاری که محققان اروپایی در این زمینه تألیف کرده‌اند این کاستی تا حدودی جبران می‌شود. از این‌رو، نوشته حاضر علاوه بر بررسی آثار مسلمانان در باب پوشش اسلامی، به نوشته‌های غربی‌ها درباره این موضوع نیز پرداخته؛ همچنین غالباً از منابع مزبور نمونه‌هایی هم در زمینه پوشاک مسلمانان ارائه داده است.

کلید واژه‌ها: اسلامی، پوشش، لباس، پوشاک.

مقدمه

پوشش، نشان‌دهنده آداب و ارزش‌های جامعه و نماینده عفت و بی‌عفتی یک قوم نیز می‌باشد. علاوه بر این، غالباً پوشش مردم به عنوان شاخص اقتصادی هم محسوب می‌شود؛ بافت لباس، چگونگی برش، ساخت و آرایش آن، عموماً موقعیت اجتماعی و اقتصادی یک جامعه را نیز مشخص می‌کند. همچنین نحوه پوشش به معیارهای مذهبی و

لباس مردم یک جامعه مانند همه پدیده‌های فرهنگی دیگر، اطلاعات فراوانی را هم در حیطه نمایشی و هم در سطح مادی به دست می‌دهد. زیبایی‌شناسی یک جامعه که می‌تواند گویای آراستگی آن جامعه نیز باشد نه تنها بخشی از آن، از طریق سبک‌ها و مدهای لباس نمایان می‌شود، بلکه سبک

سیاسی جامعه هم اشاره دارد. در جامعه اسلامی به لحاظ تاریخی و هم دینی لباس از منظر شخصی همواره با مفاهیم پاکی و ناپاکی مرتبط بوده و با شعائر مذهبی، متمایز دانستن مسلمان از غیر مسلمان و با جدایی و تماس نداشتن جنس مذکر با مؤنث نیز ارتباط داشته است، تا جایی که می‌توان گفت در چنین جامعه‌ای پوشاک نه فقط اهمیت فرهنگی خاصی دارد، بلکه از یک پیچیدگی فرهنگی ویژه‌ای نیز برخوردار است. بنابراین، مقاله حاضر بر آن شده تا منابع پوشش اسلامی را مورد بحث قرار دهد.

بی‌گمان مطالعه لباس یک قوم به حوزه گسترده‌تری از مطالعات تاریخی - اجتماعی تعلق دارد که بیشتر با عنوان فرهنگ مادی بررسی می‌شود. گرچه رشته فرهنگ مادی در مغرب زمین در مورد دوره‌های مختلف جوامع اروپایی اعم از باستان، سده‌های میانه، رنسانس و معاصر توسعه بسیاری یافته، اما در این زمینه راجع به جوامع اسلامی به طور منظم کمتر پرداخته شده است. فعالیت منظم در این باره نیز توسط اروپاییان از سده نوزدهم، یعنی از دوره‌ای که سلطه آنان در جهان اسلام رو به گسترش نهاد،

شروع شد؛ ولی مطالعاتی که غربی‌ها در باب لباس اسلامی انجام داده‌اند بیش از آن‌که تحلیلی باشد غالباً توصیفی است^۱. باید گفت نویسندگان مسلمان نیز در آثار خویش به پوشش اسلامی و به ویژه لباس طبقات حاکم و اشراف جامعه به‌طور پراکنده اشاره کرده‌اند؛ از این‌رو، در این جستار منابع لباس اسلامی در دو بخش مآخذ اسلامی و آثار اروپایی به اختصار بررسی شده است.

منابع اسلامی

اطلاعاتی که در مورد لباس اعراب عصر جاهلی و صدر اسلام در دست است نسبت به آگاهی‌هایی که در این زمینه راجع به اقوام قدیم‌تر مثل آشوری‌ها، مصری‌های دوره فراعنه و غیره وجود دارد کمتر است؛ زیرا لباس این اقوام از مواد با کیفیتی همانند کتان، حریر، پنبه و همراه با نقش و نگار و با مهارت خاصی بافته شده که بعضی از آن‌ها در موزه‌ها نیز حفظ و نگهداری شده است؛ حال آن‌که پوشاک اعراب و

۱. Arab Dress, p.1-2 .

یک سطح قرار ندارند و از بابت کمی هم متفاوت‌اند؛ چنان‌که آن آگاهی‌هایی را که نوشته‌های جغرافیایی و ادبی به دست می‌دهند در آثار دیگر کمتر می‌توان یافت.

الف) قرآن کریم و مجموعه‌های

حدیثی

سبک پوشش دوره نخستین اسلامی به‌طور کلی امتداد دوره پیش از اسلام بوده است. با آن‌که پیش از اسلام اعراب شبه جزیره عربستان سعی می‌کردند که در موارد مختلف و از جمله پوشش محافظ سنت عربی خویش باشند، اما از تأثیر تمدن‌های پیرامون خود، یعنی ایران و روم شرقی در امان نماندند. در این میان، نفوذ فرهنگ ایرانی قابل توجه‌تر بوده است؛ چه به واسطه پادشاهی لخمی و چه از طریق یمن که ساسانیان پس از اخراج حبشی‌ها از این سرزمین در سال ۵۷۵م موفق شدند در آن‌جا حکومتی برپا کنند که بیش از پنجاه سال - یعنی تا هنگامی که باذان، آخرین فرمانروای ایرانی در یمن، در سال ۶۲۸م اسلام آورد - در

مسلمانان تا اواخر عصر اموی شاید چون ساده بوده و غالباً از پشم ساخته می‌شده است در آثار اسلامی اطلاعات کافی و اوصاف واضحی درباره آن‌ها به چشم نمی‌خورد، اما از دوره عباسی که بافت پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای متداول گشت و منقوش و ملون آن‌ها نیز معمول شد، آگاهی‌های بیشتری در این باب موجود است.^۱ در عین حال باید توجه داشت به‌رغم این که از مسلمانان به زبان عربی آثار زیادی راجع به ادبیات دینی، تاریخی و جغرافیایی از سده‌های میانه بر جای مانده است، ولی با توجه به حجم عظیم این نوشته‌ها، اطلاعاتی که در آن‌ها در مورد پوشش اسلامی انعکاس یافته نسبتاً کم و پراکنده است. از جمله این آثار، که مختلف و گوناگون‌اند، می‌توان به قرآن کریم، مجموعه‌های حدیثی، دیوان‌های اشعار، آثار ادبی و دایرةالمعارف‌گونه، سفرنامه‌ها و نوشته‌های جغرافیایی، وقایع‌نامه‌ها و آثار تاریخی اشاره کرد. علاوه بر این، از حیث کیفیت و اعتبار نیز این مآخذ در

۱. جبّوری، الملابس العربیة فی الشعر الجاهلی، ص ۶.

این دیار فرمانروایی داشتند^۱.

گرچه لباس عصر اسلامی تداوم بخش دوره قبل بوده است، ولی به خاطر حساسیت‌های اخلاقی که اسلام ترغیب می‌کرد، در این عصر با توجه به شرایط جدید و جهت هماهنگی با آموزه‌های اسلامی تغییراتی در پوشش داده شد. نمونه‌ای از این حساسیت در این آیه قرآن تجلی یافته که می‌فرماید: ای بنی‌آدم ما لباس زیبا و نرم و جامه‌ای که ستر عورت کند بر شما فرستادیم، اما لباس تقوا نیکوترین جامه است (اعراف/۲۶).

قرآن کریم که معتبرترین سند مکتوب اسلامی است، متضمن اشارات متعددی درباره لباس است؛ از جمله در جایی از خیمار، که جامه‌ای برای پوشش سر و گردن زنان بوده، سخن به میان می‌آورد (نور/۳۱)، یا در جایی دیگر به رَفْرَف (پارچه دیبای نازک)، که نوعی لباس مجلسی بوده، اشاره می‌کند (الرحمن/۷۶)، در آیاتی هم واژه سراپیل،

که مفرد آن سِرْبَال^۲ به معنای جامه است، ذکر شده است (النحل/۸۱؛ ابراهیم/۵۰). همچنین در سوره یوسف شش بار از قمیص به معنای پیراهن بلند، یاد شده است؛ مثلاً در جایی می‌گوید: ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي﴾ (یوسف/۹۳).

آثار حدیثی نیز موارد و مطالب سودمندی را درباره لباس دربر دارند، از جمله فروع کافی در فصلی با عنوان «کتاب الزی والتجمل والمرّوة» احادیث زیادی را از قول پیامبر ﷺ و ائمه اطهار آورده که در آنها به انواع پوشش اسلامی اشاره شده است؛ برای مثال، کلینی با استناد به حدیثی گوید:

پیامبر ﷺ لباس سیاه را مکروه می‌دانسته، ولی در سه مورد کِسَاء^۳، خُف^۴ و عِمَامه پوشش سیاه‌رنگ را

۲. سربال به معنای لباس و معرب واژه فارسی شروال است، در اصل سربال مرکب از سر یعنی فوق (روی) و بال یعنی قامت است که پوشش برای همه قامت و بدن انسان بوده است (معجم الألفاظ الفارسیة المعربة، ص ۸۸).

۳. این واژه به‌طور اعم به معنای لباس است، به مضمون بُرده و روپوش نیز به کار رفته است (فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۳۶۰-۳۶۲).

۴. خف معرب واژه فارسی کفش است (معجم

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۳؛ پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران...، ترجمه عنایت الله رضا، ص ۲۴۷-۲۴۹.

می‌پسندیده است^۱. یا در حدیثی آورده که پیامبر ﷺ فرموده است: «البسوا البیاض، فانّه اطیب و اطهر»^۲. بخاری نیز در بخشی از مجموعه حدیثی خود با عنوان «کتاب اللباس» با نقل احادیث متعددی به لباس اسلامی پرداخته است؛ از جمله در جایی از قول عایشه گوید که پیامبر ﷺ کساء و ازار^۳ می‌پوشیده و هنگام وفات نیز همین نوع لباس را بر تن داشته است.

ب) دیوان‌های اشعار و آثار ادبی

گرچه در ارزشیابی تاریخی اشعار جاهلی جای سخن است، ولی می‌توان از آن‌ها درباره‌ی لباس عربی اطلاعات فراوانی به دست آورد که دیوان‌الاعشی و دیوان امرئ القیس از آن جمله‌اند.

بر وجه مثال در دیوان‌الاعشی آمده

→ الالفاظ الفارسیة المعربة، ص ۵۶.

۱. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۴۹.

۲. همان، ج ۶، ص ۴۵۵.

۳. این واژه برای انواع لباس به‌طور کلی به کار می‌رفته، به مضمون برده هم استعمال داشته و به معنای چادر بزرگ یا روپوشی که زنان مسلمان آن را می‌پوشیده‌اند نیز به کار رفته است (فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۴ و ۲۵).

که در میان اعراب پوشیدن لباس دیباج^۴ معمول بوده است^۵.

دیوان امرئ القیس هم اشاره دارد که پوشیدن جامه‌ی خطدار پنبه‌ای نیز در میان اعراب مرسوم بوده است^۶.

در هر حال، اشعار عربی متضمن اطلاعات بسیاری درباره‌ی پوشاک عربی‌اند که آن‌ها در اثر با عنوان *الملابس العربیة فی الشعر الجاهلی* مورد بررسی قرار گرفته است. این کتاب که توسط دکتر یحیی الجبّوری نوشته شده متکی بر مآخذ فراوانی بوده و نویسنده به موضوع مورد بحث تقریباً با استقصاء پرداخته و آگاهی‌ها و مطالب سودمندی در چگونگی پوشش در صدر اسلام ارائه داده است.

همچنین آثار ادبی افزون بر این که بر امور مذهبی، سیاسی و فرهنگی روزنه‌هایی می‌گشایند، حاوی نکات جالبی نیز درباره‌ی لباس اسلامی هستند که

۴. دیباج معرب واژه دیبای فارسی بوده و مرکب از کلمه دیو و واژه بافت، به معنای دیوبافت است که نوعی لباس ابریشمی بوده است (معجم الالفاظ الفارسیة المعربة، ص ۶۰).

۵. دیوان‌الاعشی، ص ۱۵۷.

۶. دیوان امرئ القیس، ص ۲۴۵.

کتاب الموشی یا الظرف و الطرفاء، تألیف محمد و شاء (متوفی ۳۲۵ق) از این قبیل است. این اثر که به نظر می‌آید درباره پوشش اسلامی منبعی غنی است، چندین باب آن به وصف پوشاکی اختصاص داده شده که در نیمه دوم سده سوم و اوایل قرن چهارم هجری در جامعه اسلامی متداول بوده است. نویسنده درباره سبک لباس عصر عباسی، که خود در آن می‌زیسته، آگاهی‌های مفیدی به دست می‌دهد؛ علاوه بر این، او انواع جامه‌ها، رنگ‌ها و اسامی آن‌ها و چگونگی بافت پوشاک را نیز وصف می‌کند که حاکی از اطلاعات وافی وی در این زمینه است. برای مثال می‌نویسد: زنانی را دیده که بر روی پیراهن آنان با طلا و نقره نقوشی به خط کوفی بافته شده بود؛ در جایی دیگر از ردهای طبرستانی، جامه‌های خراسانی و مقنعه‌های نیشابوری سخن به میان آورده است، یا می‌گوید در آن ایام زنان بیوه لباس کبود و سیاه می‌پوشیدند. البته اطلاعاتی که او ارائه داده غالباً در مورد پوشش زنان است و درباره لباس

مردان آگاهی‌های زیادی به دست نمی‌دهد.^۱

یکی دیگر از آثار ادبی و دایرةالمعارف‌گونه کتاب لطائف المعارف، نوشته عبدالملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری معروف به ثعالبی (متوفی ۴۲۹ق) است. از واژه ثعالب (پوستین دوز) پیداست که او از خاندانی برآمده که با حرفه جامه‌دوزی پیوند داشته‌اند. وی در عصر و محیطی که آراسته به اقسام علوم و فنون بود پا به عرصه جهان نهاد؛ عصری که در جامعه اسلامی تألیف کتبی در موضوعات گوناگون و دایرةالمعارف‌گونه شروع شده بود، چنان‌که اثر ثعالبی نیز از چنین زمان و محیطی، یعنی نیشابور سده پنجم هجری که در آن ایام علم و ادب در آن جا رونق خاصی داشته، متأثر بوده است. بنابراین، کتاب ثعالبی حاوی مطالب ارزشمندی است که یکی از آن‌ها آگاهی دادن درباره انواع جامه‌های اسلامی است.

ثعالبی که در آن دوره نیشابور را ناف خراسان بزرگ و پیشانی درخشان آن

۱. و شاء، الموشی، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

معرفی کرده، خاطر نشان می‌کند این شهر به داشتن جامه‌های خفیه (ظریف)، دستارهای آصیریّه (گونه‌ای پارچه)، تافته (نوعی دیبا)، راخته (گونه‌ای کتاب) و مَصْمَت (پارچه ابریشمی خالص) معروف بوده است. همو اصفهان و بغداد را در تولید پارچه‌های زیوری، عتایات- عتاب محله‌ای در بغداد بوده که حریر عتایی شهرت داشته - و سَقلا طونیات (پارچه‌های زربافت) شریک و همتای نیشابور دانسته است.^۱ او در جایی دیگر گوید: لباس سائری که از هر پارچه‌ای لطیف‌تر و نازک‌تر است در اصل نیشابوری بوده که اعراب آن را سابری تلفظ نمایند، یا اشاره می‌کند که جامه‌های ری همانند بُردهای یمنی اشتهار خاصی دارند و به آن‌ها عدنیات گویند؛ زیرا شبیه به بردهای عدن باشند.^۲ یکی دیگر از آثار ادبی کتاب *البیان و التبیین* جاحظ است که حاوی گلچین‌هایی از آیات قرآنی، حدیث، حکمت، شعر و غیره بوده و مشتمل بر آراء و اشاراتی دربارهٔ مسائل مختلف و از

جمله پوشش اسلامی است. از این اثر چنین برمی‌آید که در جامعه اسلامی با توجه به اختلاف گروه‌های مختلف مردم، لباس نیز متنوع بوده است، چنان‌که گوید: خلفا نوعی عمامه، فقها گونه‌ای دیگر و بقال‌ها نیز نوعی عمامه داشتند.^۳ در هر حال، با اختلاف حرفه و شغل و در نتیجه تفاوت منزلت اجتماعی، پوشش هم متفاوت بوده است که به این نکته ابن طقطقی نیز اشاره دارد. وی گوید: کشاورزان جامه‌های ضخیم پنبه‌ای می‌پوشیدند و عمامه‌های رنگارنگ بر سر می‌نهادند.^۴

سزاوار است که اشاره شود یکی از علمای اندلسی به نام ابوالحسن علی بن اسماعیل، معروف به سیده (متوفی ۴۸۵ق) اثری با عنوان *المخصّص* نوشته که در آن به برخی از ویژگی‌های البسه اسلامی، نام‌های گوناگون و اجزای آن‌ها پرداخته است. این اثر که همانند یک فرهنگنامه تنظیم شده، توضیحات لغوی مفیدی دربارهٔ پوشش مسلمانان دربردارد؛ به عنوان مثال در مدخل «الملاحف»

۱. ثعالبی، *لطائف المعارف*، ص ۲۳۹-۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۳. جاحظ، *البیان و التبیین*، ج ۳، ص ۱۱۴.

۴. ابن طقطقی، *الفخری*، ص ۲۳۰.

چنین آمده: ملحفه لباسی است که روی سایر جامه‌ها پوشیده می‌شده است؛ از این رو إزار و رداء از ملاحف محسوب می‌شوند.^۱

ج) نوشته‌های جغرافیایی و آثار تاریخی

وقایع‌نامه‌ها و تواریخ مربوط به مسلمانان به زبان عربی فراوان است که بعضی کوتاه و مختصر و برخی دیگر مفصل و حاوی چندین مجلدند که آگاهی‌های پراکنده‌ای غالباً درباره لباس طبقات ممتاز و صاحب نفوذ جامعه دربر دارند؛ از جمله *تاریخ طبری* حاوی اشاراتی به پوشاک خلفا، امرا و حوashi آنهاست. کتاب *الأغانی* هم متضمن توصیفات در باب لباس خلفا، مترفین، شعرا و آوازخوانان است؛ مثلاً در جایی از این اثر آمده: زیاد بن ابیه که در ایام حکومت معاویه فرمانداری عراق را برعهده داشت، نخستین حاکمی بوده که در پوشش از ایرانیان تقلید می‌کرده و قبایی از دیباج می‌پوشیده است.^۲

هلال صابی نیز که به امور جاری عصر خویش آگاهی داشته در کتاب *الوزراء* و نیز در اثر دیگر خود، با عنوان *رسوم الخلافة*، اطلاعاتی درباره پوشش عمال عالی رتبه دولتی ارائه داده است؛ از جمله در *الوزراء* چنین گوید: حامد بن عباس (متوفی ۳۱۱ق) هنگامی که به وزارت عباسیان رسید از جامه‌هایی همچون مبطنه (نوعی رداء)، دُرَاعه (روپوش)، ثوب دبیقی، سروال، قمیص و عمامه هر کدام دو مورد دریافت کرد.^۳ یا در جایی دیگر می‌نویسد: حاجبان، امیران و سرداران از هر صنفی که باشند قباها و عمامه‌های سیاه پوشند.^۴

برخی آثار تاریخی علاوه بر آگاهی‌هایی که درباره لباس به دست می‌دهند، از کارگاه‌های پارچه‌بافی مسلمانان نیز سخن به میان آورده‌اند؛ از قبیل کتاب *الوزراء* از جهشیاری. بر وجه مثال در این اثر اشاره شده هشام بن عبدالملک نخستین خلیفه اموی بود که دارالطراز یا کارگاه برای بافتن لباس دایر

۱. ابن سیده، *المختص*، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷.
۲. اصفهانی، *الأغانی*، ج ۱۴، ص ۱۰۴.

۳. هلال صابی، *الوزراء*، ص ۱۹۶.
۴. همو، *رسوم دارالخلافة*، ص ۵۷ و ۷۰.

کرد^۱. یا مقریزی در *الخطط* گوید: در قاهره عصر فاطمیان کارگاه‌های بافندگی وجود داشته که در آن‌ها پارچه‌های حریر و دیباج بافته می‌شده است^۲. بد نیست به اثر دکتر جواد علی با عنوان *المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام* نیز اشاره شود. این کتاب به دلیل استفاده از منابع فراوان و نیز به سبب آگاهی‌های مفیدی که در مورد ابعاد زندگی اعراب و از جمله پوشش آنان و لباس مسلمانان صدر اسلام ارائه داده، اهمیت خاصی دارد؛ مثلاً گوید: برای اعراب عمامه بر سر نهادن نشانه شرف و بزرگی بوده است. غالباً اصحاب جاه، مقام و نفوذ آن را بر سر می‌گذاشتند تا از سایر مردم متمایز باشند؛ پیچاندن بیشتر عمامه نیز حاکی از ثروتمندی شخص بود، و فقرا توانایی آن را نداشتند که به قدر اغنیا پارچه بخرند و عمامه را همانند آنان بپیچانند^۳.

در کنار کتب تاریخی، که قسمت اعظم آن‌ها متضمن بیان امور سیاسی و

نظامی است، آثار جغرافیایی از حیث به دست دادن جزئیات زندگی مذهبی، فرهنگی و اجتماعی، همانند نحوه پوشش اهمیت فراوانی دارند. از جمله در میان این آثار *احسن التقاسیم* از مقدسی به دلیل توجه کردن به مسائل اجتماعی و مذهبی از جایگاه ممتازی برخوردار است. وی در این اثر حتی به لباس غیر مسلمانان نیز توجه کرده است؛ مثلاً می‌نویسد: در شیراز مجوس‌ها غیار^۴ و مسیحیان طیلسان^۵ نمی‌پوشیدند^۶.

اثر دیگر جغرافیای توصیفی که به لحاظ جامعیت به کتاب مقدسی نزدیک بوده *صورة الارض* از ابن حوقل است. وی در جای جای اثر خویش نه فقط به انواع البسه و پارچه‌ها اشاره می‌کند، بلکه به دارالطرازها و کارگاه‌های پارچه‌بافی

۴. غیار علامتی بر روی لباس اهل ذمه تا معلوم شوند که اهل ذمه‌اند (*لغتنامه دهخدا*، ج ۳۵، ص ۳۹۸) چنان‌که در *مجمل التواریخ* آمده: المتوکل، خلیفه عباسی، فرمان داد تا اهل ذمه غیار را برنهند (*مجمل التواریخ و القصص*، ص ۳۶۱).

۵. طیلسان نوعی لباس عجمی بوده که بر روی کتف انداخته می‌شده است (*معجم الالفاظ الفارسیة المعربة*، ص ۱۱۳).

۶. مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۴۲۹.

۱. جهشیاری، *کتاب الوزراء*، ص ۶۰.

۲. مقریزی، *الخطط*، ج ۲، ص ۳۳.

۳. جواد علی، *المفضل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج ۵، ص ۴۸ و ۴۹.

نیز پرداخته است؛ به عنوان مثال گوید: پارچه‌های بم همانند پارچه‌های عدنی و صنعایی با دوام‌اند. در قدیم سلطان در بم دارالطرازی داشت که مردم از آن لباس تهیه می‌کردند. همو در جایی دیگر می‌نویسد: پوشاک مردم خوزستان مانند لباس مردم عراق است، آنان پیراهن، عمامه و طیلسان می‌پوشند و به ندرت از ازار استفاده می‌کنند^۱. می‌توان گفت اثر ابن حوقل را ممتاز ساخته آن است که بسیاری از اطلاعاتی که او ارائه داده ناشی از مشاهدات شخصی بوده، زیرا وی مسافرت‌های زیاد و طولانی داشته است.

مآخذ به زبان اروپایی

چنان‌که یاد شد اروپاییان از دوره‌های اخیر و غالباً از سده نوزدهم میلادی، یعنی از زمانی که آنان به منظور توسعه بیشتر نفوذ خود در جوامع اسلامی ضروری دانستند که آگاهی‌های بسیار و همه‌جانبه‌ای از این جوامع کسب کنند، در زمینه پوشش اسلامی آثار منظم و

۱. سفرنامه ابن حوقل، ص ۲۶ و ۷۷.

روشنمندی را پدید آوردند. شاید بتوان گفت پیشرو در تدوین چنین آثاری مستشرق هلندی، رینهارت دوزی (۱۸۲۰-۱۸۳۳م Reinhart Dozy)، بوده است. وی اثر خویش را در مورد لباس مسلمانان به زبان فرانسه نوشته که عنوان آن چنین است:

Dictionnaire detaille des noms des vêtements chez les Arabes.

این کتاب با نام المعجم المفصل بأسماء الملابس عند العرب به عربی برگردانده شده و به فارسی نیز با عنوان فرهنگ البسه مسلمانان توسط حسینعلی هروی ترجمه شده و به وسیله انتشارات دانشگاه تهران چاپ و انتشار یافته است. دوزی در سال ۱۸۴۳م به تألیف این اثر پرداخت؛ همان سالی که دولت هلند اعلام کرده بود کسی که درباره پوشش اسلامی اثر جامعی تدوین نماید جایزه ویژه‌ای دریافت خواهد کرد. در میان آثار ارائه شده، اثر دوزی بهترین کتاب شناخته شد و آن جایزه به وی تعلق گرفت، و سرانجام اثر مزبور در سال ۱۸۴۵م در آمستردام به چاپ رسید^۲.

۲. المستشرقون، ج ۲، ص ۶۵۸-۶۶۰.

این کتاب به گونه‌ای تدوین شده که نه می‌توان آن را دقیقاً فرهنگنامه نامید و نه این که می‌شود به مفهوم جدید بر آن نام دایرةالمعارف نهاد. در عین حال، این اثر حاوی ۲۷۵ مدخل در مورد لباس مسلمانان است که به ترتیب الفبایی تنظیم یافته است. اندازه مدخل‌ها متفاوت بوده، از یک جمله گرفته تا برخی از آن‌ها به چندین صفحه نیز می‌رسند.

نویسنده علاوه بر این که هر مدخل را توضیح داده، اشکال مختلف هر واژه را هم بیان کرده، شکل صحیح‌تر خواندن آن‌ها را نیز آورده، آن‌گاه از متون اسلامی و عربی نقل قول‌های زیادی هم ارائه داده است. وی در گردآوری اطلاعات درباره پوشش مسلمانان، سعی کرده هم از متون اسلامی و هم از منابع غربی، که عمدتاً سفرنامه‌های اروپایی را دربر می‌گیرد، استفاده کند. در ایامی که دوزی از منابع اسلامی برای تدوین اثر خود سود جست، این منابع غالباً به صورت نسخ خطی بوده و تعداد کمی از آن‌ها چاپ شده بودند؛ از این‌رو بیشتر ارجاعات وی به نسخ خطی است.

دوزی نیز یادآوری کرده که اعراب فاتح نحوه پوشش آراسته و پیشرفته را از ملل

مغلوب اقتباس کردند، که در این میان زیبایی و شکوه لباس جامعه ایرانی به درجات بسیار بر اعراب و مسلمانان تأثیر نهاده است؛ مثلاً در توضیح قبا می‌نویسد: آن را مردان روی لباس می‌پوشیدند که اقتباسی از پوشش ایرانیان بوده و رنگ آن بر حسب سلیقه اشخاص قرمز، زرد، سبز و یا رنگ‌های دیگر بوده است.^۱

همو با استناد به منابع اسلامی نقل می‌کند پیامبر ﷺ پیراهن نخی سفیدی به تن می‌کرده که آستین‌های آن تا روی مچ‌ها می‌رسیده است، شلواری از پارچه کتانی یا پنبه‌ای می‌پوشیده، لباس رویی آن حضرت جُبّه پشمی یا قَبای بلندی بوده که جلوی آن چندین دکمه داشته است. در جایی دیگر گوید: در میان اصناف مختلف جامعه اسلامی در مورد پوشش اختلاف قابل توجهی وجود داشته، به طوری که از نحوه لباس هر کسی، شغل و مقام او قابل تشخیص بوده است. البته این کیفیت غالباً در شهرها به چشم می‌خورده است، در حالی که در میان بدویان و روستاها بیشتر به دستورات

۱. دوزی، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

مذهبی توجه می شده و دوری از پوشاک تجملی بیشتر از شهرها رعایت می شده است.^۱

گرچه کتاب دوزی برای کسی که می خواهد درباره لباس مسلمانان جست و جو کند اثر سودمندی است، ولی به نظر می رسد که وی به پوشش اسلامی عمدتاً بر اساس پوشاک مردم مصر و مسلمانان غرب جهان اسلام، یعنی شمال آفریقا و اندلس پرداخته و به پوشش مردم شبه جزیره عربستان، شام، عراق، ایران و سایر مناطق شرق اسلامی عنایت کمتری داشته است.

در این مقوله اثر تریتون (triton) به انگلیسی با عنوان *خلفاء و تابعان غیر مسلمانان*

(the Caliphs and their none-muslim subjects) نیز قابل توجه است. وی در فصل هشتم این کتاب، که به لباس غیر مسلمانان در قلمرو اسلامی پرداخته، می نویسد: از آن جا که اغلب حکمرانان مسلمان سعی می کردند که اهل ذمه در پوشاک از مسلمانان متمایز باشند - البته چنین سیاستی در همه دوره ها ثابت نبوده است -

۱. همان، ص ۶، ۷ و ۱۲.

توصیفات مفیدی درباره لباس مسلمانان به دست می دهد. همو یادآوری می کند در زمان فتوحات و صدر اسلام ضرورتی نداشته که احکامی وضع گردد یا فرامینی صادر شود مبنی بر این که لباس اهل ذمه متفاوت از مسلمانان باشد؛ به نظر می آید بعدها که مسلمانان از رهگذر ارتباط و تعامل با تمدن های دیگر به لحاظ مدنی پیشرفت کردند رعایای مسیحی و اهل ذمه درصدد برآمدند تا در پوشش از اربابان مسلمان خود تقلید کنند، بنابراین می شود گفت از این ایام بوده که گاه چنین فرمان هایی صادر می شده است.^۲

شاید جالب ترین اثری که تاکنون به زبان اروپایی درباره لباس اسلامی انتشار یافته، کتاب استیلمن (Y.K. Stillman) با عنوان *لباس اعراب (مسلمانان) از زمان ظهور اسلام تا دوره های اخیر*

(Arab Dress from the Dawn of Islam to Modern times)

باشد. نویسنده در این کتاب علاوه بر این که پوشش اسلامی را در سطوح مختلف مورد بحث قرار داده، به این پدیده به لحاظ دینی، اجتماعی، اقتصادی و

۲. The Caliphs and..., p.115

زیبایی‌شناسی هم پرداخته، از منظر گرایش‌های سیاسی هر عصری نیز آن را بررسی کرده است. وانگهی اهمیت بیشتر این اثر از آن‌رو بوده که بر اساس منابع فراوان و متنوعی تألیف یافته است. مؤلف هم از متون دینی، تاریخی و جغرافیایی مسلمانان بهره برده و هم این که از گزارش‌های سیاحان اروپایی، که حاصل مسافرت‌های کشورهای اسلامی را به رشته تحریر درآورده بودند، استفاده کرده است. افزون بر این، نسخه فردی که متعلق به سده‌های ۴-۷ق / ۱۰-۱۳م بوده، و به نام نسخه‌های خطی (the Cairo Geniza) خوانده می‌شود نیز سود جسته است. همچنین خاطر نشان می‌کند وی در تدوین این اثر از قطعه‌های لباس مسلمانان، که از سده‌های میانه بر جای مانده و آن‌ها را در موزه‌های اروپا و آمریکا مشاهده کرده، بهره برده است؛ و نیز به منظور بیان پوشش اسلامی از هنر اسلامی که در آن نقاشی‌ها و تصاویری از پوشاک مسلمانان ترسیم شده، استفاده کرده است.^۱

۱. Arab Dress, p.4.

این کتاب گرچه حاوی آگاهی‌های فراوانی راجع به پوشش اسلامی در مورد همه جهان اسلام است، اما مطالب آن بیشتر سبک لباس مسلمانان خاورمیانه را دربر می‌گیرد. محدوده زمانی این اثر بررسی پوشاک اعراب قبل از اسلام و پوشش مسلمانان از سده نخستین اسلامی تا دوره معاصر است. در بخشی از این کتاب که به دوره پیامبر ﷺ اختصاص یافته، نویسنده به تفصیل پوشش این دوره را مورد بحث قرار داده و اشاره کرده که ویژگی عمده جامه‌ها در این عصر آن بود که توسط خیاط به طور مناسبی دوخته نمی‌شدند، شاید مسلمانان در این زمینه هنوز مهارت چندانی کسب نکرده بودند؛ از این‌رو البسه غالباً گشاد و بلند بودند. در این زمان لباس رویی رداء، ازار، بُرد و ملحفه نامیده می‌شده، و گذاشتن عمامه بر سر چندان اهمیت نداشته است، اما بعدها آن نشانه اسلام و حائل میان ایمان و کفر تلقی شد. همچنین وی یادآور شده به مرور که مسلمانان در نواحی مختلف با فرهنگ‌های گوناگونی همچون ایرانی، یونانی، بیزانسی، هندی، ترکی، اسپانیایی و شمال آفریقایی مواجه شدند، در نحوه

پوشش از همه آن‌ها به نوعی اقتباس کردند که در این میان لباس ایرانی جایگاه خاصی پیدا کرد؛ زیرا ایرانیان به زیبایی‌شناسی عنایت زیادی داشته و جامه‌های زیبا و مناسب‌تر به وسیله خیاطان ایرانی دوخته می‌شده است.^۱ همو گوید گرچه از عصر اموی غالباً پوشش ساده به تدریج ترک شد و استفاده از لباس‌های فاخر و گرانبها معمول گشت، ولی بر اثر عوامل چندی تحول مهمی در زمینه پوشیدن لباس در عصر عباسیان پدید آمد. از جمله مرکز حکومت مسلمانان از دمشق بیزانسی به بغداد ساسانی انتقال یافت، دیگر این که موالی و عناصر ایرانی در دستگاه حکومتی جایگاه برجسته‌ای پیدا کردند که در پی آن برتری اجتماعی تا حدودی کاهش یافت؛ در این میان پیدایش طبقه دبیران و کاتبان ایرانی هم در این تحول تأثیر بسزایی داشته است.

همچنین نویسنده به پیدایش دارالطراز در جامعه اسلامی که در ایام امویان و تحت تأثیر تمدن بیزانسی و به‌ویژه ایران

۱. همان، ص ۳۰ و ۳۹.

ساسانی رخ نموده اشاره کرده، و نیز به تداوم و گسترش آن در دوره‌های عباسیان، آل بویه، سلجوقیان، به‌ویژه در قلمرو فاطمیان که توسعه قابل توجهی یافته بوده، پرداخته است.^۲ وی فصلی را به پوشاک اسلامی در عصر فاطمیان اختصاص داده، و گوید آنان بودند که با تأسیس دارالکسوة یا خزانه الکسوة، به امور لباس دولتمردان و اشراف نظم و نسق خاصی بخشیدند. در همین فصل با اشاره به اسناد جنیزه، خاطر نشان کرده که این اسناد اطلاعات مهمی را دربارهٔ سبک لباس عصر فاطمی، ایوبی و در حد کمتری راجع به پوشش ایام ممالیک به دست می‌دهند. اسناد مزبور که حدود یک قرن پیش در ناحیه جنیزه قاهره کشف شدند، بیشتر به زبان عربی ولی با حروف عبری نوشته شده‌اند و از آن‌ها چنین برمی‌آید که مسلمانان در مصر دوره فاطمی و ایوبی در مورد انتخاب رنگ لباس محدودیتی نداشته‌اند. در جایی نیز به پوشاک طبقات مختلف جامعه، از جمله نظامیان (ارباب

۲. همان، ص ۴۰ و ۴۱.

السیوف)، دیوانیان و مأموران اداری (صاحبان قلم)، اهل تصوف و جوانمردان (الفتیان)، علما، متصدیان امور دینی، اشراف که در شمار طبقه اعیان بودند، و توده مردم (عامه)، که همه این‌ها هر کدام لباس خاصی داشتند، پرداخته است.^۱

می‌شود گفت مهم‌ترین بخش این اثر آن‌جاست که نویسنده درباره پوشاک اسلامی آگاهی‌های سودمندی را بر اساس اسناد جنیزه به دست می‌دهد؛ به گفته وی این اسناد نشان می‌دهند که در مصر عصر فاطمیان در باب پوشش، قوانین محدودکننده غیر جز در ایام حکومت الحاکم بامرالله اجرا نمی‌شده است. همچنین در مصر این دوره، طبقات حاکم، اشراف و بازرگانان جامه‌های گرانبهای طراز را به دوستان و آشنایان خود به عنوان خلعت اعطا می‌کردند. در مراسم و جشن‌ها، اعیان و نجیب‌زادگان دستار زیبای دبیقی و عمامه خسروانی بر سر می‌نهادند. از اسناد جنیزه چنین برمی‌آید که در این دوره پارچه‌هایی با طلا تزیین می‌شدند که آن‌ها پارچه‌های

۱. همان، ص ۵۳، ۵۵، ۵۶ و ۶۱.

مذهب یا مطرز بالذهب نام داشتند، و گاهی نیز زرکش خوانده می‌شدند. مؤلف بر مبنای همین اسناد به واژه قماش هم پرداخته و از جمله گوید: این واژه که از سده ۴ق / ۱۰م در مورد پارچه به کار رفته، در سه زبان عربی، فارسی و ترکی از آن استفاده می‌شده است؛ در عین حال باید توجه داشت که در عصر ممالیک اصطلاح قماش برای یونیفورم ارتشی‌ها و گاه لباس خدمتکاران حکومتی به کار می‌رفته است. مثلاً یونیفورم سفید تابستانی ممالیک، القماش البیاض الصیفی نامیده می‌شده؛ لباس خدمتکاران دولتی، قماش الخدمه نام داشته، و پوشش آنانی که در رکاب سلاطین و امرا بودند موسوم به قماش الرکوب یا قماش الموکب بوده، و یونیفورم رسمی و تشریفاتی، قماش الجلوس نامیده می‌شده است. این اسناد گویای آن هستند که امرا و حاکمان ممالیک غالباً به مناسبت‌های مختلف ردایی را به نام خلعت به صاحب‌منصبان اعطا می‌کرده‌اند؛ مثلاً هنگامی که شخصی برای منصبی برگزیده می‌شد خلعتی نیز به او داده می‌شده است؛ مانند خلعة النیابة، خلعة الوزارة، خلعة الاستقرار و ... برای برکناری از کار

هم خلعت بخشیده می‌شده که خلعة العزل نام داشته است. اگر خواسته می‌شد که مقامی در میان خاندانی باقی بماند، خلعتی موسوم به خلعة الاستمرار داده می‌شده است؛ اگر نارضایتی از کار صاحب‌منصبی می‌بود پس از خشنودی از کار وی، خلعتی به نام خلعة الرضا به او اعطا می‌شده است.^۱

در این کتاب درباره پوشاک اهل ذمه نیز بحث شده، به عنوان مثال اشاره شده که در اواخر سده‌های میانه تقریباً در همه جهان اسلام بر لباس رویی اهل ذمه نشان یا علامت برجسته‌ای دوخته می‌شده که معمولاً این علامت در خاورمیانه رُقعہ (وصله) و در مغرب اسلامی آن شکله نام داشته است، ولی به‌طور کلی به آن غیار گفته می‌شده است. گاهی لباس رویی اهل ذمه با رنگ خاصی نشانه‌گذاری می‌شده، چنان‌که در مصر عصر ممالیک، مسیحیان را با رنگ آبی، یهودیان با زرد و سامری‌ها - منسوب به سامره فلسطین - با رنگ قرمز مشخص می‌شده‌اند.^۲

نویسنده در بخشی از این اثر به طراز

و پارچه‌های گرانبها پرداخته، از جمله گوید: طراز برگرفته از فرهنگ فارسی و به معنای لباسی است که بر روی آن کار تزیینی انجام شده و دارای نقش و نگار شده است. البته دیری نپایید که در جامعه اسلامی طراز به مضمون خلعت و ردای افتخار نیز مورد استفاده قرار گرفت، دارالطراز عمدتاً مکانی بوده که در آن لباس‌های گرانبها و دارای نقش و نوشته، بافته می‌شده و به‌ویژه عمامه‌های دولتمردان و اعیان در آنجا تزیین می‌یافته است. در سده‌های نخستین اسلامی از جامه‌هایی که در دارالطراز بافته می‌شد حکمرانان به اطرافیان و اعضای خاندان خویش می‌بخشیدند، که گاه به آنان اصحاب الخلعة گفته می‌شده است. دارالطراز در دستگاه فاطمیان با دارالضرب پیوند داشته؛ زیرا نام خلیفه علاوه بر روی سکه‌ها بر پارچه‌هایی که در دارالطراز بافته می‌شده نقش می‌یافته است.^۳

وی فصلی را به نقاب و پوشش صورت زنان از آغاز اسلام تا دوره

۱. همان، ص ۵۶ و ۷۰.

۲. همان، ص ۸۳ و ۸۴.

۳. همان، ص ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰ و ۱۳۱.

معاصر اختصاص داده و خاطر نشان کرده از سده نوزدهم میلادی که نفوذ تمدن غرب در قلمرو اسلامی رو به توسعه نهاد، به تدریج استفاده از نقاب توسط زنان مسلمان نیز کم رنگ شد. معمولاً رو بند صورت زنان به خیمار موسوم بوده که ظاهراً از عصر عباسیان نام این رو بند نقاب شده است. در مغرب اسلامی به جای واژه نقاب، اصطلاح لثام به کار می رفته و در عصر ترکان عثمانی به آن یشماق گفته می شده است^۱.

باید اشاره کرد که در بخش دیگری از این کتاب، لباس مسلمانان غرب جهان اسلام، یعنی شمال افریقا و اندلس مورد بررسی قرار گرفته، و نیز در فصلی راجع به پوشش جامعه اسلامی معاصر بحث شده و در آن به تحولاتی که در این زمینه در جهان اسلام، که عمدتاً تحت تأثیر سبک لباس غربی ها رخ نموده، اشاره شده است.

در زمینه مورد بحث اثر ادوارد ویلیام لین (E.W.lane)، شرق شناس انگلیسی، با عنوان *آداب و رسوم مصری های معاصر* (Egyptians Manners and Customs of the Modern)

۱. همان، ص ۱۰۴-۱۴۲ و ۱۴۸-۱۵۲.

که در سال ۱۸۳۶م انتشار یافته، نیز مفید است. وی در فصل نخست این کتاب، با نام لباس مصری های مسلمان، راجع به پوشش اسلامی اطلاعات جالب و پرمحتوا به دست می دهد. لین که به منظور پرداختن به تحقیقات اسلامی و عربی (خاورشناسی) در سال ۱۸۲۵م به مصر سفر کرده بود، در آنجا زبان عربی فصیح و محاوره ای را به خوبی فرا گرفت، لباس عربی پوشید و همانند یک عرب مصری مدتی طولانی در جامعه مصر زندگی کرد. در این ایام وی از طریق مشاهده به مطالعه آداب و رسوم و از جمله پوشاک مردم این سرزمین پرداخت. گر چه در این دوره، هنوز پوشش مردم مصر بر اساس سنت های دیرینه اسلامی بود و نفوذ فرهنگ غربی در این جامعه فراگیر نشده بود، ولی لین در بررسی های خود به پوشاک گذشته مصری ها نیز اشاره کرده است؛ به عنوان نمونه گوید: مسلمانان مصر در عصر عباسیان عمدتاً به استفاده از جامه های سیاه و تیره رنگ تمایل داشتند، در دوره رقیب آنان یعنی فاطمیان پوشش سفید مورد ترغیب قرار گرفت؛ در عصر ممالیک یکی از حاکمان مصر به نام

الملك الاشرف شبان، که از سال ۷۶۴-۷۷۸ ق / ۱۳۶۲-۱۳۷۶ م حکم می‌راند، فرمان داد که شرفای مصر عمامه و لباس سبز بپوشند تا از دیگران متمایز باشند. در این ایام (نیمه نخست سده نوزدهم) اقوام و خاندان‌های مختلف مصری را با نگاهی به رنگ لباسشان می‌توان شناسایی کرد، مسلمانان غالباً از عمامه‌هایی به رنگ سیاه، آبی، خاکستری یا قهوه‌ای روشن استفاده می‌کنند و آنان علاقه خاصی به پوشیدن لباس تیره‌رنگ دارند و به وسیله رنگ عمامه‌هایشان از قبطی‌ها و یهودی‌ها قابل تشخیص‌اند و...^۱

یکی دیگر از مآخذ به زبان اروپایی *دایرةالمعارف اسلام* (Encyclopaedia of Islam) است که درباره پوشش اسلامی حاوی مدخل‌های متعددی از قبیل طراز (Tiraz)، مندیل (Mandil)، قماش (Kumash) و لباس (Libas) می‌باشد. مقاله طراز در چاپ نخست این اثر که توسط گروهمان (A.Grohmann) تألیف شده، به توضیح طراز، منشأ آن و غیره پرداخته شده، اما اهتمام نویسنده بیشتر آن بوده

1. Manners and customs of the Modern Egyptians, pp. 34-35.

که عبارات و نوشته‌هایی که بر روی پوشاک و پارچه‌ها نقش می‌شده نشان دهد؛ مثلاً می‌نویسد: لباس‌هایی که در دارالطرازهای قلمرو فاطمیان بافته می‌شده غالباً عباراتی از قبیل بسم‌الله الرحمن الرحیم، لا اله الا الله، وحده لا شریک له، محمد رسول الله نقش می‌یافته است.

به نوشته‌های طراز عصر آل بویه نیز اشاره کرده که نمونه آن چنین بوده است: العز و الاقبال لِمَلِكِ الملوک بهاء الدولة و ضياء الملة و غياث الامة ابونصر عضد الدولة و تاج الملة طلا عُمره. همچنین نوشته‌هایی که در اسپانیای اسلامی روی پوشاک نقش می‌شده ذکر کرده؛ از جمله آن‌ها این عبارت است: البركة من الله و الیمن و الدوام للخليفة الامام عبدالله هشام المؤید بالله امیرالمؤمنین^۲.

و نیز راجع به طراز عامه و خاصه به تفصیل پرداخته شده است.

گفتنی است که مقاله طراز در چاپ دوم *دایرةالمعارف اسلام* به وسیله ساندرز (P.Sanders) و استیلمن (Y.K.Stillman)

۲. *دایرةالمعارف اسلام* (انگلیسی)، ج ۴، ص ۲۴۹.

نوشته شده که مفصل‌تر از مقاله طراز در چاپ نخست بوده و بخش اعظم آن به عصر فاطمیان اختصاص داده شده است؛ در این مقاله اشاره شده که طراز در قلمرو فاطمیان نقش اقتصادی مهمی داشته است؛ زیرا در دارالطرازها علاوه بر این که برای حاکمان، امرا و اعیان لباس تهیه می‌شده (طراز خاصه)، برای عموم مردم نیز پوشاک تولید می‌شده است (طراز عامه). معمولاً افراد طبقات مرفه جامعه برای خرید البسه به دارالطراز سفارش می‌دادند که بر روی آن‌ها کتیبه و عناوین افتخاری آنان را نقش کنند؛ بنابراین، فروش آن‌ها منبع درآمد قابل توجهی برای دولت فاطمی بوده است. به نظر می‌رسد شهرهایی مثل اسکندریه، تینیس، دمیاط، قیوم و دبیق از مراکز عمده طراز در مصر دوره فاطمیان بوده‌اند.^۱

باید اشاره کرد در مورد پوشش اسلامی مفصل‌ترین مقاله *دائرةالمعارف اسلام* (چاپ دوم) مقاله لباس (Libas) است که آن را سه نویسنده تألیف کرده‌اند. یکی مجدا (T.Majda) و دو نفر

۱. همان، چاپ دوم، ج ۵، ص ۵۳۷ و ۵۳۸.

دیگر استیلمن (Y.K.Stillman, N.A.Stillman) نام دارند. این مقاله از چهار بخش عمده تشکیل شده که هر یک از آن‌ها متضمن فصل‌های فرعی متعددی‌اند. این چهار بخش بدین قرار است:

۱- پوشاک در شرق اسلامی،

۲- پوشش در غرب جهان اسلام. این دو را استیلمن (Y.K.Stillman) نوشته است که می‌توان گفت وی بعدها این دو بخش را تکمیل کرده و در اثری با عنوان «Arab Dress» که بحث آن گذشت به چاپ رسانده است.

۳- پوشاک ایران عصر اسلامی، که به وسیله دو نویسنده موسوم به استیلمن (Y.K.Stillman, N.A.Stillman) تألیف شده، و در آن به تفصیل به لباس ایرانیان از سده‌های نخستین اسلامی تا عصر قاجار و دوره اخیر پرداخته شده است.

۴- پوشش ترکان، که این بخش را مجدا نوشته و در آن، لباس ترکان از قدیم تا دوره معاصر مورد بررسی قرار گرفته و به اصطلاحات ترکی که داخل فرهنگ البسه اسلامی شده نیز اشاره شده است.

شایان یادآوری است در این مقاله در بخش مربوط به ایران، به لباس اقوام

ایرانی در عصر ایلخانی و تیموری توجه ویژه‌ای شده و به نفوذ گسترده سبک پوشش چینی در ایران این دوره پرداخته شده است؛ به عنوان مثال نویسنده خاطر نشان کرده که از این ایام بر سر نهادن نوعی کلاه به نام قالیپاق و پوشیدن پوستین در میان ایرانیان رواج یافته، و نیز پیراهن آستین کوتاه و کت کوتاه که آن قباچه نام داشته، از عصر تیموریان در ایران استفاده می‌شده است.^۱

از بررسی منابعی که در آن‌ها به پوشش اسلامی پرداخته شده چنین برمی‌آید که مسلمانان عموماً لباس‌های بلند و گشاد می‌پوشیده‌اند. در عین حال چون سبک لباس هم با ارزش‌ها و هم با آداب و رسوم و عرف پیوند داشته و به وسیله محیطی که فرد در آن رشد یافته تدارک دیده شده، و به گونه‌ای از پیش‌آموخته دریافت می‌شده، از این رو تصمیمات و ابداعات فردی سهم اندکی در چگونگی پوشش داشته‌اند. در دوره اخیر که در اغلب جوامع اسلامی نیز ایدئولوژی مصرف‌گرایی، که سوخت موتور سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد،

۱. همان، ج ۵، ص ۷۴۸ و ۷۴۹.

رواج یافته، هنجارهای جوامع اسلامی از قبیل سبک لباس مورد تهدید جدی قرار گرفته است؛ زیرا فرد در برابر عرضه سبک‌های مختلف لباس سرگردان مانده و گاه دست به انتخاب نحوه پوشش مصرفی زده و پشت به هنجارها کرده، و بدین‌سان جوامع اسلامی دستخوش تغییرات قابل توجهی در مورد پوشاک شده‌اند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن حوقل، *سفرنامه ابن حوقل*، «ایران در صورة الارض»، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.
۳. ابن سیده، ابی الحسن علی بن اسماعیل اندلسی، *المختص*، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.
۴. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبای، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة*، قاهره، بی‌نا، ۱۹۲۷ م.
۵. الاصفهانی، ابی الفرج، *الأغانی*، بیروت، دارالثقافة، ۱۹۵۵ م.
۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۷. پیکولوسکایان، و.، *اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم - ششم میلادی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
۸. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری، *لطائف المعارف*، ترجمه علی اکبر شهابی خراسانی، مشهد، انتشارات

- آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
۹. جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر، *البيان والتبيين*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، بی نا، ۱۹۴۹ م.
۱۰. الجبّوری، یحیی، *الملابس العربية فی الشعر الجاهلی*، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۹ م.
۱۱. جهشیاری، محمد بن عبدوس، *کتاب الوزراء والکتّاب*، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الیاری، عبدالحفیظ شلیبی، قاهره، بی نا، ۱۹۳۸ م.
۱۲. دوزی، رینهارت، *فرهنگ البسه مسلمانان*، ترجمه حسینعلی هروی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین، تهران، بی نا، ۱۳۳۷ ش.
۱۴. دیوان الاعشی، تحقیق فوزی خلیل عطوی، بیروت، بی نا، ۱۹۶۸ م.
۱۵. دیوان امرئ القیس، محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف بمصر، بی تا.
۱۶. السیدادی شیر، *معجم الالفاظ الفارسیة المَعْرِیة*، بیروت، مکتبة لبنان، ۱۹۸۰ م.
۱۷. الصابی، هلال بن محسن، *رسوم دارالخلافه*، تصحیح میخائیل عواد، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۸. -----، *الوزراء او تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۹. علی، جواد، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت، بی تا، بی نا، ۱۹۷۰ م.
۲۰. کلینی رازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الفروع من الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹ ش.
۲۱. *مجمّل التواریح و القصص*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، چاپخانه خاور، ۱۳۱۸ ش.
۲۲. مسعودی، علی بن حسین بن علی، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق عبدالامیر مهنا، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۹۱ م.
۲۳. مقدسی، شمس الدین محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لیدن، بی نا، ۱۹۰۱ م.
۲۴. مقریزی، احمد بن علی، *کتاب المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروفة بالخطط المقریزیه*، قاهره، بی نا، ۱۹۸۷ م.
۲۵. *الموشی او الظرف و الظرفاء*، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ م.
26. The Encyclopaedia of Islam, First edition (EI1, 1913-1931), Brill.
27. -----, New edition (EI2, 1991), Brill.
28. Lane, Edward William, (1980), *Manners and Customs of the Modern Egyptians*, London.
29. Stillman, Y.K., (2000), *Arab Dress from the Dawn of Islam to Modern Times*, Brill.
30. Tritton, A.S., (1970), *the Caliphs and their non-muslim subject*, London.